

## دشمن به باد داد سر ما را

آزرده کرد خاطر دانا را  
افزود چون که جنگ و معادا را  
چون چیره کرد بر من اعدا را  
چون دوره کرد این تن تنها را؟  
هم امهات اربع رعنا را  
هم راه و رسم دیگر آن‌ها را  
از فیض نوبهار، همه‌جا را  
کو خواهر است مریم و حوا را  
این جمع بینوای شکیبا را  
زان بی‌خبر میدان من دروا را  
بنیوش این حقیقت پیدا را  
ز اقمار یازده مه غرا را  
خورشید عشق پاک مصفا را  
صدها هزار اختر رخشا را  
بر فرق فرق‌دان بنهد پا را  
باید مهار مرکب سودا را  
آسان‌شمار مشکل فردا را  
کاو زر کند مس عمل ما را  
چون موم، نرم، صخره‌ی صما را  
زین بیش‌تر اطاله و غلوا را  
کن چاره درد اهل تمنا را  
امروز این قصیده‌ی غرا را  
بر جای شعر، تحفه، برابا را  
گلبانگ رامتین و نکیسا را  
درّ دری و لؤلؤ لالا را  
آورده دوست‌تان و اخلا را  
بشکسته قدر لاله‌ی حمرا را  
ایران نه، آسیا و اروپا را  
در حق عشق صورت و معنا را  
بنگاله و بنارس و کوبا را  
زین طبع شعر حی‌توانا را

دشمن به باد داد سر ما را  
آسفت خاطر من و از من کاست  
خود خیر خیر داد به بادم سر  
این دشمن قوی ز کجا آمد؟  
آباء هفت‌گانه‌ی گردون را  
آهنگ دیگر است به نشر و طی  
گوی، دوباره موسم سور آمد  
طبع من است زهره‌ی زهرایی  
دیگر فلک ستم نتواند کرد  
ای بی‌خبر ز دانش کیهانی  
اندر فضای کیهان پنهان نیست  
بر گرد اورمزد به چرخش بین  
برجیس آسمان شرافت‌دان  
وز مطلع صفای درون بنگر  
گردون بسی بنازد اگر این عشق  
گویم چه؟ نیست یک رگ هشیارم  
ای آن‌که عاشقی به رخس امروز  
عشق است کیمیای جهان ایدون  
هم می‌کند به نیم‌نگه این عشق  
در پایگاه عشق نشاید داد  
ای عشق ای به درد دلم درمان  
اندر مدیحه‌ی تو «امین» چون گفت  
گفتی که میوه‌ی ز بهشت آورد  
یا زین قصیده کرد ز نو احیا  
ناصر به پای خوک، نمی‌ریزد  
خاقانی آمده است و ره آوردی  
یا سعدی آمده است و گلستانش  
صیتش به یمن مدحت تو بگرفت  
الحق که جمع کرد به شعر تر  
و ز تیغ کلک خویش مسخر کرد  
گوید «امین» ز جان و دل اینک شکر